

جلسه چهارم از سلسله جلسات «نقش روشنفکران در مشروطه و پس از آن»

آخوندزاده برای برخی از روشنفکران امروز یک قهرمان ملی است



موسی حقانی، استاد دانشگاه و پژوهشگر تاریخ معاصر در سلسله جلساتی با عنوان «نقش روشنفکران در مشروطه و پس از آن» در حوزه هنری ضمن معرفی جریان روشنفکری و تاریخچه آن، نقش این جریان فکری و سیاسی در تاریخ معاصر و ارتباط آن با تشکل‌های فراماسونری را بررسی کرده است. «فرهنگستان» مجموعه درسگفتارهای این استاد دانشگاه را تدوین کرده است و در ادامه منتشر خواهد کرد. آنچه می‌خوانید متن جلسه چهارم از این مجموعه گفتارهاست. در این جلسه دیدگاه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده یکی از روشنفکران زمان قاجار مورد نقد و بررسی قرار گرفت.

معرفی آخوندزاده؛ از نمایشنامه‌نویسی و سرودن شعر تا سه ساله نقد اجتماعی

موسی حقانی، کارشناس تاریخ معاصر در ابتدای جلسه به بیان زندگی‌نامه آخوندزاده پرداخت و گفت: «آخوندزاده در سال ۱۲۲۸ قمری که مصادف با پایان جنگ‌های دوره اول روسیه علیه ایران است، در شهر نوخه به دنیا آمد. خود او می‌گفته که من ایرانی و اهل رشت هستم. البته به ترکی و فارسی تسلط داشته و به این دوزبان می‌نوشته و می‌خوانده است. پدر او کدخدای روستای خامنه بود. مقام معظم رهبری در یکی از صحبت‌های خود اشاره‌ای به کنسرتی که برای آخوندزاده در دوره اشغال آذربایجان برگزار شد، داشتند و گفتند که در آن زمان اولین نفر و مهم‌ترین کسی که به‌عنوان مافخر آذربایجان مطرح شد، آقای آخوندزاده بود و به همین دلیل برای او کنسرت برگزار کردند. پدر او از زمانی به بعد، از کدخدایی کنار رفت و پس از آن به «شکی» که از توابع آذربایجان است مهاجرت و ازدواج کرد. ماحصل ازدواج او همین فرزند یعنی میرزا فتحعلی‌خان آخوندزاده شد. او زمانی که ۲۳ ساله بود به تفلیس رفت و تا آخر عمر به‌عنوان مترجم شخصی به نام بارون روزن که یک فرمانده گرجستانی بود به فعالیت خود ادامه داد. در حقیقت، او تحت لوای حکومت تزاری زندگی می‌کرد. آخوندزاده در گرجستان با تأثیر و نمایش آشنا شد و در این زمینه شروع به فعالیت کرد و چند نمایشنامه هم نوشت. او در حوزه نقد ادبی نیز متبحر بود و خیلی‌ها معتقدند که از این حیث مبدع ادبیات جدید در ایران است. یکی از آثار او، «تمثیلات» است که ۶ نمایشنامه دارد. او در این اثرش از خیلی از هنرمندان انتقاد می‌کند. دقت کنید که روش او نقد بوده و بر این موضوع بسیار تأکید داشته است. کتاب دیگر آخوندزاده «مرثیه شرق» است که در رسای پوشکین، شاعر روس سروده است. کتاب دیگرش «ستارگان فریب‌خورده» مربوط به ماجرای از زمان صفویه است که آن را با دوران خود تطبیق داده است. رساله معروف او رساله «قریتیکا» یا «سروشیه» در باب نقد است؛ چه نقد ادبی، چه نقد ایدئولوژیکی و چه نقد اجتماعی. برای مثال، وقتی که او به مسائل ادبی می‌رسد، نقد می‌کند و تقریباً می‌توان گفت که به غیر از فردوسی، هیچ‌کسی از زیر تیغ نقدش سالم بیرون نمی‌آید و در مسائل اجتماعی نیز رفتار و آداب و رسوم را چه در قفقاز و چه در ایران مورد نقد قرار می‌دهد. رساله مکتوبات کمال‌الدوله نیز یکی دیگر از کارهای بسیار مهم اوست. دقت کنید که او یک‌سری نامه‌نگاری دارد که مکاتباتش با رجال مختلف از جمله مانکیچی است. در این زمینه توضیحاتی خواهم داد چرا که آخوندزاده کسی است که عرصه‌های مختلفی را در اختیار روشنفکران قرار داد که بتوانند افکار خود را نشر دهند. افرادی نظیر میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ملک‌خان، مستشارالدوله، طابوف و... تحت تأثیر او هستند.»

خرید گام نهیم. همان‌طور که می‌بینید در صحبت‌های او عقل‌گرایی و خردنگری، سکولاریسم، پروتستانتیسم اسلامی، جایگزینی حکومت قانون و... پررنگ است. تعریف آنان از حکومت قانون هم کاملاً روشن است و اعتقاد به قانون انسانی و نه قانون الهی دارند. وقتی که جلوتر می‌رویم می‌بینیم که آنان اعتقاد دارند دین نمی‌تواند هیچ‌عدالتی ایجاد کند و می‌گوید که منظور من فقط اسلام نیست و تمام ادیان این چنین هستند. همچنین ترقی، تفکر ملی و ترویج ناسیونالیسم بخش دیگری از اندیشه او و نقشه راه او است. در تحلیل آخوندزاده سه گرایش مختلف وجود دارد؛ اولی، گرایش کاملاً همدلانه با وی است که اکنون نیز چه در داخل و چه در خارج وجود دارد. دقت کنید که در این تفکر، بسیاری از عقایدش نظیر اسلام‌زدایی در پوشش اصلاح‌طلبی، رواج دین‌حداقلی و... مطرح می‌شود. بعضی‌ها

آخوندزاده هستیم، خطرناک‌تر و بدتر است چرا که می‌خواهد نتیجه را به همانجا برساند اما با فریب و نیرنگ سراغ آن می‌رود. اگر افکار آخوندزاده به صورت عریان بیان شود، خیلی‌ها موضع می‌گیرند.»

پروتستانتیسم اسلامی آخوندزاده قصد نابودی دین و شریعت را داشت این استاد دانشگاه به بررسی عقاید و آرای آخوندزاده پرداخت و گفت: «اگر بخواهیم عقاید و آرای او را مورد بررسی قرار دهیم، باید بگوییم که عقاید او در چهارمحور مهم تعریف می‌شود؛ اولی دین‌ستیزی آشکار او است که اختصاص به هیچ‌دین خاصی نیز ندارد. او هر نوع دینی را نفی می‌کرد. روش‌های او در حوزه دین‌ستیزی متفاوت بود. یکجا بحث اسلام‌زدایی در پوشش اصلاح‌طلبی را مطرح می‌کرد و معتقد بود که چیزهایی باید اصلاح شود. البته این موضوع در زمان بسیار کمی صورت گرفت. موضع بعدی او کاستن از قلمروی دین و قناعت به دین‌حداقلی است. در جاهایی در حوزه آموزه‌های اسلامی شبهه‌افکنی می‌کرد و با روش نقد تردیدهایی را ایجاد می‌کرد. از آنجا که او نقد می‌کرد و هیچ‌کسی در برابرش نبود که جوابش را بدهد، این تردیدآفرینی بیشتر کار می‌کرد. موضع سوم او تبلیغ باستان‌گرایی بود که در این حوزه بسیار هم جدی عمل می‌کرد. او به دنبال جایگزینی الگوهای غربی به جای الگوهای اسلامی بود و به همین دلیل به تغییر خط و الفبا توجه زیادی داشت. به صورت کلی در محور دین‌ستیزی او چند مولفه وجود داشت؛ یکی ستایش از پیشرفت‌های غرب بود و این موضوع که ما هر قدر بدبختی داریم از دین است. دوم اینکه اسلام در اداره جامعه ناتوان است و عقلانیت غربی است که توانسته انسان را برای اداره جامعه توانا کند. جالب است که مثال می‌زد و می‌گفت اسپانیا به این دلیل که به دین چسبیده بدبخت است، در حالی که فرانسه و انگلیس از این مسائل رها شده‌اند و پیشرفت کرده‌اند. سوم اینکه او به دنبال محدود کردن قلمروی دین بود و اعتقاد داشت که دین نباید در سیاست و قضاوت و... وارد شود. مورد چهارم مربوط به طرح تباین دین با عقل و خرد اسلامی بود. او به مواردی اشاره می‌کرد که شاید من و شما هم آن را قبول نداشته باشیم اما همان موارد را به دین نسبت می‌داد و به تمام آموزه‌های آن تعمیم می‌داد و نتیجه می‌گرفت که دین با علم و خرد انسانی هیچ‌نسبتی ندارد. تغییر خط و الفبا دیگر اقدامات او بود که به اعتقاد بسیاری، این کار برای پوشش و از بین بردن اسلام و البته قطع ارتباط جوانان با میراث‌های دینی و مکتوب بوده است. آخوندزاده بیانی راجع به کمال‌الدوله دارد و می‌گوید که سدره راه توسعه در ملت اسلام، دین اسلام و عقب‌ماندگی ناشی از آن است. البته جالب است که عده‌ای می‌گویند آخوندزاده فقط دیدگاه‌های دیگران را مطرح می‌کرد و در لابه‌لای آن از اسلام دفاع هم می‌کرد. اما او در ابتدای یکی از آثار

خود، راجع به چرایی نوشتن آن آورده است که باید به سمت هدم اساس این دین برویم و برای این مسیر نیاز به پروتستانتیسم اسلامی داریم. بنابراین، توضیحات او نشان می‌دهد که واقعاً به دنبال نابودی دین بود. منظور او از پروتستانتیسم اسلامی این بود که تمام حق‌الله از بین برود و فقط حقوق الناس باقی بماند. خب این چه دینی است که نه خداوند در آن حقوق دارد و نه عبادالله تکلیف مشخصی دارند؟ دقت کنید که پروتستانتیسم آقای آخوندزاده از جنس کارهایی است که منجر به نابودی دین و شریعت می‌شود. همان‌طور که قبلاً نیز گفتیم، وجه مشترک اکثر گروه‌های ساختارشکن، دین‌ستیزی و نابودی دین است. فراماسونرها، صوفی‌ها، بابی‌ها، بهایی‌ها، روشنفکران و... شریعت‌گریز هستند و اغلب آنان هیچ‌تعصبی به دین و شریعت ندارند.»

انقلاب اسلامی تمام ادعاهای روشنفکران غرب‌زده و غرب‌گرا را باطل کرد

او در ادامه افزود: «آخوندزاده در بسیاری از نوشته‌های خود می‌گوید که پروتستانتیسم راه رهایی بسیاری از کشورهای غربی بوده است و تبعیت از غربی‌ها و این اقدام آنان، منجر به پیشرفت در علم و تکنولوژی خواهد شد. در حقیقت او می‌گفت که اگر می‌خواهید پیشرفت کنید باید عقاید باطله را کنار بگذارید و از عقل و حکمت پیروی کنید. ملک‌خان می‌دانست که این کار در ایران جواب نمی‌دهد و مسلمانان نسبت به این قضیه موضع‌گیری می‌کنند. او به میرزا فتحعلی آخوندزاده می‌گفت که نباید به هیچ‌کدام از این عقاید بچسبید اما در مقابل نباید به‌صراحت به مردم اعلام کنید که به دنبال هدم اسلام هستید. باید به شیوه‌ای ملایم رفتار کنید. با وجود این، آخوندزاده به دنبال کاستن دینداری و رواج دین‌حداقلی بود، بنابراین معتقد بود که شریعت باید به کلی کنار گذاشته شود. علاوه‌بر این، او به جدایی کامل دین از سیاست اعتقاد داشت و می‌گفت که دین نمی‌تواند عدالت ایجاد کند پس باید به صورت کلی از سیاست جدا شود و تنها اموری خُرد نظیر نماز، روزه، ازدواج، دفن مرده و... در دست روحانیت باشد. نکته بسیار مهمی وجود دارد و آن هم این است که اکنون بسیاری از این عقاید و حرف‌ها توسط عده‌ای بیان می‌شود. برای مثال، کسانی که به دنبال ازدواج سفید بودند و هستند، چنین حرفی را تکرار می‌کنند که قبلاً نیز توسط آخوندزاده بیان شده بود. به نظر من انقلاب اسلامی مانند عصای موسی بود که تمام ادعاهای روشنفکران غرب‌زده و غرب‌گرا را باطل کرد. برای مثال، آنان می‌گفتند که حجاب مانند دیح زن در خانه است در حالی که انقلاب اسلامی چهره دیگری از بانوان را نشان داد. در نوشته‌های آخوندزاده نکات بسیار مهمی وجود دارد که مورد غفلت قرار گرفته است. او در کتاب خود، راجع به اصول شریعت، صحبت‌های زیادی را مطرح کرده که در این میان به نفی بسیاری از مباحث مهم دینی چون عقد ازدواج، خمس، حج، قصاص و... پرداخته است. اگر بخواهید حرف‌های روشنفکران آن زمان را با

حرف‌های امروزی‌ها مقایسه کنید، می‌بینید آن کسی که خود تروریسم را در منطقه به راه انداخته و به آنان سلاح می‌دهد، می‌آید و می‌گوید که چرا محمد لاث را در ایران اعدام کردید؟ شما خودتان مردم بی‌گناه را در سوریه، عراق و... می‌کشید بعد می‌آیید و راجع به ایران نظر می‌دهید؟ در اینجا دقت کنید که وقتی خداوند از نظر شما خارج می‌شود، طبیعی است که بیایید و بگویید «من دیگر روزه نمی‌گیرم و علناً تظاهر به روزه‌خواری می‌کنم و کسی نمی‌تواند حرفی به من بزند، چرا که خود خداوند بعداً مرا مجازات خواهد کرد!» این حرف‌ها چیزی از شریعت باقی نمی‌گذارد. جالب است آخوندزاده در ادعاهای خود مطرح می‌کند که دین نمی‌تواند استبداد را از بین ببرد، در حالی که مثال نقض آن را در انقلاب اسلامی دیدیم. انقلاب سال ۵۷ مردم به کمک دین توانست به پهلوی بگوید که از ایران برود یا در نهضت تحریم تنباکو، دین به ناصرالدین‌شاه و استعمار گفت که بیرون بروید. یک سوال مهم هم

یکی دیگر از کارهایی که او اهتمام زیادی به آن داشت، نفی فرهنگ مهدویت بود که امروزه نیز در بسیاری از روشنفکران دیده می‌شود و حرف‌های زیادی راجع به آن هست. نکته مهم این است زمانی که کتاب‌های درسی تاریخ برای آموزش و پرورش می‌گذاشتند، به نظر می‌رسد که آنان اعتقاد داشتند راه نابودی اسلام و از بین بردن دین در ایران است. برای همین روی این موضوع سرمایه‌گذاری زیادی کردند. او می‌گفت که عرب‌ها آیین سنتی ما را از بین برده‌اند. این موضوع در حالی است که ما در آن دوره شکوفایی بسیار بزرگی را شاهد بودیم.»

وجود دارد و آن هم این است که آیا کسی بود که در این میان به دنبال قانون برود؟ باید گفت که در این موضوع حق با آخوندزاده بود و هیچ‌کسی نبود که جرات داشته باشد به دنبال قانون برود و در برابر بسیاری از کارهای استعماری پادشاه و شاهزادگان بایستد. جالب است بسیاری از علما بودند که ملجا شکایات‌های مردم علیه شاه و شاهزادگان بودند و مردم شکایت خود را به آنان می‌رساندند. برای مثال، یکی از همسران شاه که از او کمک خورده بود به خانه یکی از علما رفته و برای اعتراض نشسته بود.»

موسی حقانی در پاسخ به سوالی مبنی بر نوع حکومت قاجار در نسبت با دین گفت: «دقت کنید که حکومت قاجار مانند حکومت صفویان بود. به این معنی که نه ضدمذهب شیعه

بودند و نه ضدعلما، البته در مواردی با علما درگیری داشتند اما از آنجا که ضدیتی با آنان نداشتند، خیلی مشکل به وجود نمی‌آمد. در این مقطع، علما اولویت اصلی خود را درگیری با استعمار می‌دانستند و درگیری با استبداد را در اولویت دوم خود می‌دیدند. در حقیقت، علما در کشوری که مورد هجوم انگلیسی‌ها، روس‌ها و... برای استعمار بود، خیلی به دنبال براندازی نبودند و بیشتر موضوع اصلاح را دنبال می‌کردند. ناصرالدین‌شاه نیز چنین موضوعی را فهمیده بود و دلیل اینکه میرزا شیرازی بعد از ماجرای تنباکو به دنبال براندازی ناصرالدین‌شاه نرفت، همین بود.»

اکثر حرف‌های آخوندزاده در قالب استبداد منور و روشنفکری توسط رضاشاه در ایران اجرا شد

حقانی به ماجرای نفی شعائر توسط آخوندزاده اشاره کرد و افزود: «آخوندزاده در موضوع ایجاد تردید در آموزه‌های اسلامی می‌گفت که انسان کامل محب نوع بشر، عبارت از دانشمندی است که در کشف اسرار حقیقت و هدم اساس اعتقاد دینی، ترس مال و جان بر او نباشد و این دانشمند واجب است که تشکیکی در حقانیت ادیان و مذاهب به خیال مردم بیندازد و بعد از آن چون خیال به کار افتاده است، آرام‌آرام پی به حقیقت خواهد برد و نتیجه مطلوب را خواهد گرفت. او همچنین در نفی شعائر می‌گفت که علما به جای اینکه مردم را از اعتقادات بپوچ بفرانند، به اعمال بی‌فایده و ناپسند آنان را ترغیب می‌کنند که از آن جمله می‌توان به تعزیه، عزاداری و... اشاره کرد. اگر دقت کنید می‌بینید که اکثر حرف‌های آخوندزاده در قالب دیکتاتوری منور و روشنفکری در ایران اجرا شد و رضاشاه بسیاری از این حرف‌ها را در ایران اجرا کرد. جالب است که ۵۲ نفر از چهره‌های برجسته جریان مشروطه، بعداً در دولت رضاشاه به کار گرفته شدند. در حقیقت، این روشنفکران دوره قاجار می‌آیند و همه این صحبت‌ها را اجرا می‌کنند. حتی اکنون نیز می‌بینید که بسیاری از انتقادات به عزاداری امام حسین (ع) وارد می‌شود. این حرف‌ها هدف دارد و آن هم تخریب دین است. به نظر من امام خمینی در سال ۵۸، حرف بسیار مهم و قابل‌توجهی زد. زمانی که عده‌ای از روشنفکران به جاهای مختلف حکومت دست پیدا کردند و پس از آن به دیدار امام رفتند تا عزاداری امام حسین (ع) را از بین ببرند، واکنش امام این بود که از آقای کوثری دعوت کرد به جماران بیاید و برای سیدالشهدا عزاداری کند و گفت که همه‌چیز از محرم و صفر است. دقت کنید که عزاداری سیدالشهدا (ع) پوسته دین است و اگر این پوسته شکسته شود، مغزش نیز به‌مرور از بین می‌رود. بنابراین می‌توان گفت که رضاشاه نیز با هدف آمد و عزاداری امام حسین (ع) را غیرقانونی کرد. به نظر من ایران به دلیل فرهنگ عاشورایی مستعمره کشورهای استعمارگر نشد و عاشورا بود که ما را پای صیانت از دین و کشور قرار داد. برای مثال، صفویه با فرهنگ عاشورایی توانست ایران را در جنگ‌های عثمانی نگه دارد.»

نفی فرهنگ مهدویت، ماموریت مهم آخوندزاده

این کارشناس تاریخ معاصر با اشاره به دیگر اقدامات آخوندزاده گفت: «یکی دیگر از کارهایی که او اهتمام زیادی به آن داشت، نفی فرهنگ مهدویت بود که امروزه نیز در بسیاری از روشنفکران دیده می‌شود و حرف‌های زیادی راجع به آن هست. نکته مهم این است زمانی که کتاب‌های درسی تاریخ برای آموزش و پرورش نوشته می‌شد، عده‌ای اعتراض می‌کردند و می‌گفتند که چرا شما از آخوندزاده این شخصیت بزرگ حرف نمی‌زنید؟ در حقیقت، اگر دست‌شان برسد، احتمالاً ملک‌خان و آخوندزاده تبدیل به قهرمان ملی ایران می‌شوند. به نظر می‌رسد که آنان اعتقاد داشتند راه نابودی اسلام و از بین بردن دین در ایران، پررنگ کردن باستان‌گرایی در ایران است. برای همین روی این موضوع سرمایه‌گذاری زیادی کردند. او می‌گفت که عرب‌ها آیین سنتی ما را از بین برده‌اند. این موضوع در حالی است که ما در آن دوره شکوفایی بسیار بزرگی را شاهد بودیم.»

روش‌های او در حوزه دین‌ستیزی متفاوت بود. یکجا بحث اسلام‌زدایی در پوشش اصلاح‌طلبی را مطرح می‌کرد و معتقد بود که چیزهایی باید اصلاح شود. البته این موضوع در زمان بسیار کمی صورت گرفت. موضع بعدی او کاستن از قلمروی دین و قناعت به دین‌حداقلی است. در جاهایی در حوزه آموزه‌های اسلامی شبهه‌افکنی می‌کرد و با روش نقد تردیدهایی را ایجاد می‌کرد. از آنجا که او نقد می‌کرد و هیچ‌کسی در برابرش نبود که جوابش را بدهد، این تردیدآفرینی بیشتر کار می‌کرد. موضع سوم او تبلیغ باستان‌گرایی بود که در این حوزه بسیار هم جدی عمل می‌کرد. او به دنبال جایگزینی الگوهای غربی به جای الگوهای اسلامی بود و به همین دلیل به تغییر خط و الفبا توجه زیادی داشت. به صورت کلی در محور دین‌ستیزی او چند مولفه وجود داشت؛ یکی ستایش از پیشرفت‌های غرب بود و این موضوع که ما هر قدر بدبختی داریم از دین است. دوم اینکه اسلام در اداره جامعه ناتوان است و عقلانیت غربی است که توانسته انسان را برای اداره جامعه توانا کند. جالب است که مثال می‌زد و می‌گفت اسپانیا به این دلیل که به دین چسبیده بدبخت است، در حالی که فرانسه و انگلیس از این مسائل رها شده‌اند و پیشرفت کرده‌اند. سوم اینکه او به دنبال محدود کردن قلمروی دین بود و اعتقاد داشت که دین نباید در سیاست و قضاوت و... وارد شود. مورد چهارم مربوط به طرح تباین دین با عقل و خرد اسلامی بود. او به مواردی اشاره می‌کرد که شاید من و شما هم آن را قبول نداشته باشیم اما همان موارد را به دین نسبت می‌داد و به تمام آموزه‌های آن تعمیم می‌داد و نتیجه می‌گرفت که دین با علم و خرد انسانی هیچ‌نسبتی ندارد. تغییر خط و الفبا دیگر اقدامات او بود که به اعتقاد بسیاری، این کار برای پوشش و از بین بردن اسلام و البته قطع ارتباط جوانان با میراث‌های دینی و مکتوب بوده است. آخوندزاده بیانی راجع به کمال‌الدوله دارد و می‌گوید که سدره راه توسعه در ملت اسلام، دین اسلام و عقب‌ماندگی ناشی از آن است. البته جالب است که عده‌ای می‌گویند آخوندزاده فقط دیدگاه‌های دیگران را مطرح می‌کرد و در لابه‌لای آن از اسلام دفاع هم می‌کرد. اما او در ابتدای یکی از آثار

آخوندزاده معتقد بود که باید اصلاح دین از طریق پروتستانتیسم اسلامی تحقق پذیرد

حقانی در ادامه گفت: «اگر بخواهیم در چند جمله دیدگاه آخوندزاده را مورد بررسی قرار دهیم و نقشه او را واکاوی کنیم، باید بگوییم که او معتقد است راه رشد و عبور از مضلات، پرورش هوشیاری تاریخی نسبت به گذشته و ایجاد تفکر ملی و اصلاح و ترقی جامعه است. باید تلاش کرد مشروطیت جایگزین استبداد شود و ظلمت و تاریکی برافزد. باید اصلاح دین از طریق پروتستانتیسم اسلامی تحقق پذیرد و سیاست و دین به صورت کلی از یکدیگر تفکیک شوند و دین هیچ‌تصرف کلی‌ای در امور دنیایی نداشته باشد. باید پرده او‌هام را از میان برداریم و به‌روشنی